

مجلهٔ فکاهی

مُلا نصرالدین

شمارهٔ نهم

تیر ماهِ ۹۸



مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین
www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.



تحلیل مَحلیل ورزشی

پیروزی‌های والیبال، نشان داد: «ایرانی جماعت بدون امکانات بهتر نتیجه می‌گیره!»

احمدآقای قاطی پاتی

باریکلا به این برو بچ والیبال چی! یعنی کیف کردم. این فوتفالچی‌ها برن یاد بگیرن! نمی‌خوام بگم ای خاک تو اون سر... آخه سر دبیر همش می‌گه: "احمد آقا، خودشو کنترل کنَ! یعنی نمی‌شه تا می‌خوای انتقاد کنی، جد و آباد یارو را می‌یاری جلو چشش... حالا خوار و مادرش که بماند."

حالا اینقده هم توسرم نزنین! من دیگه اینقده بی‌جنبه نیستم. اما راستش حرصم می‌گیره!

دورهٔ جنگ تیم فوتفال ایران می‌رفت با همین پشمکی‌ها بازی می‌کرد، قشنگ بازی را می‌برد و می‌اومد. حالا بعضی وقتها، سر نمی‌دونم چی چی، مثلا از این کویت می‌باختیم. کلی سر و صدا می‌شد که آقا، امکانات نداریم! آقا بازی تدارکاتی نمی‌دن! خب هی دادن، هی دادن، هی دادن! این بر و بچ نیم وجب، رفتن تو باشگاه‌ها کلی پارو کردن... هر چی پول دادن این‌ها خوردن، این‌ها هی وا رفتن... قبلش یه چیز دیگه نوشته بودم، آقای سر دبیر خط زد. خب راست می‌گه زشت این حرفها!

اما خداییش، قبلا جاپون و کوریا هم از ما می‌باختن، حالا می‌باس جلوی عمان و قطر، هم بگیم یا اباالفرز!

اما چند آدم حسابی، بدون زد و بند و بخور بخور، رفتن چهار تا بچهٔ زقارت کوچولو موچولو را دور هم جمع کردن... شد تیم ملی والیبال نوجوانان ایران! تیم گنده‌بکشون هنوز از چین و جاپون می‌باخت، اما این‌ها رفتن مصر، نایب قهرمان کل دنیا شدن و برگشتن. اصلا کسی نمی‌دونس این‌ها کی هستن. بعدش هم بزرگ شدن، شدن تیم ملی بزرگسالان ایران... بیا! به این می‌گن کار حسابی! حالا هم رفتن قاطی تیم بزرگون دنیا! اگه ببرن از بزرگون می‌برن، اگه هم ببازن، خداییش با دو چشم خودمون می‌بینیم که اون‌ها هم کله خر و این کاره بودن، زور شدن بردن. حالا دیگه تیم‌های بزرگون دنیا می‌رفسن دنبالشون که بیاین برای باشگاه‌های ما بزای کنین، پول بسونین... وضعشون خوب شده هزار ماشالله! از زور بازو، نه از مفت‌خوری و ... (سردبیر هم که ول کن نیست. هی خط بزن، هی خط بزن!)

نه مثل این تیم فوتفال مملکت که هی شر و شر به پاشون پول بریز، با هزار تا یا علی مدد، بازی‌هاشون رو می‌برن، آخرش هم می‌بینی با یه تیم الکی مساوی می‌کنن و از یه تیم الکی دیگه می‌بازن! بعدش هم دهنشون رو کج می‌کنن: " ما امکانات نداریم! آلمان یه میلیون چوق بیشتر از ما خرج تیم‌هاش می‌کنه!" آخه مرد حسابی! گفتن چرا شاش شتر از پسه، گفتن چی‌چیش مثل همه کسه!" تو که فوتفال‌چی این مملکت باشی، این خرج از سر خودت و کل فدراسیون هم بالاتره...آره به خدا!"

اصلا می‌دونین چی چیه! به نظر من، ایرانی جماعت تو بی‌امکاناتی و نداری، بهتر نتیجه می‌گیره... هر چی بدی بخوره، وامی‌ره (این رو از سردبیر یاد گرفتم. خودم یه جور دیگه می‌گم. سردبیر می‌گه زشته!" اما تو نداری و بدبختی، یهو می‌بینی ترکوند...

من که این جور فکر می‌کنم. شوما را نمی‌دونم. تا این سردبیر سکته نکرده، سخن کوتاه کنم (سخن کوتاه کنم! تا حالا نشنیده بودم. خوب می‌نویسه، ها..!) خب من رفتم! خدافز..!





اخبار داخله

وزارت کشور دستور داد: « فرماندارها برن به کمک صنایع ورشکسته و کمکشون کنن! می‌فهمین که..!؟»

این تحول بزرگ در حمایت از تولید را باید در تاریخ ایران، با واژگان زرین نوشت. وزارت کشور از فرمانداران خواست تا مشکلات واحدها صنعتی را بر طرف نمایند و از تولید حمایت کنند.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، این تصمیم تکان دهنده در حالی اتخاذ شد که بسیاری از واحدهای تولیدی، به دلایل کاملا نامعلوم و نامشخص، دچار بحران هستند. حالا فرمانداران می‌توانند با شناسایی مشکلات آن‌ها، در راستای رفع این مشکلات گام‌های بلندی بردارند.

نامعلوم و نامشخص بودن مشکلات این واحدهای تولیدی، عامل اصلی مداخلهٔ فرمانداران است.

در این باره، خبرنگار ما، با کارشناسی صحبت کرد که تا خواست حرف بزند، خبرنگار ما خطاب به او گفت: «خیلی خب! می‌دونم اسمت رو جایی نمی‌نویسیم! راحت حرف بزن!»

کارشناس پس از تاکید بر این که «گفته باشم، ها» افزود: « متاسفانه، حذف نقش فرمانداران عزیز، از تولید و حمایت از صنایع موجود در حوزهٔ استحفاظی آن‌ها، تاکنون ضربات سنگینی به فرایند تولید وارد کرده بود. چرا که این عزیزان، خیلی نزدیکتر از همه، به این واحدهای عزیز بودن و ماموران اداراتِ آن‌ها، در هر مناسبتی از این کارخانه‌ها دیدار می‌کردن و با دقت، کف دست آن‌ها را دید می‌زدن تا اگر مویی آن جا هست بکنن و بر عکس، اگر دماغشان، مویی نداشت، موی دماغ آن‌ها شون. تصدیق می‌فرمایین که همین هم کمک خیلی زیادی بوده و هست. اما حالا وظیفهٔ خطیرتری بر عهده دارن و آن این که ببینن که این‌ها واقعا چشونه؟ واقعا چه مرگشونه..! ها!؟ چتونه..!؟ چه مرضتونه!؟»

خبرنگار ما از آن کارشناس محترم اسمشو نبر خواست «لطفا خودشو کنترل کن» و در این باره صحبت کند که مثلا فرمانداران عزیز چه کمکی می‌توانند به این واحدهای بسیار عزیز بکنند.

کارشناس اسمشو نبر گفت: «خب این که ما بدونیم این‌ها چشونه، خیلی مهمه! همین جور الکی، واحدهای تولید خودشونو می‌بندن و می‌رن رد کارشون. فاکتورهای برقشون تلنبار شده... مثلا، شده پانصد میلیون تومان ناقابل! نمی‌آن بدن! یا پول آب و گاز و تلفنشون همین طور! تلفن‌هاشون قطعه! می‌گن پول نداریم. خو، تو غلط کردی اصلا کارخونه می‌زنی پدر ***! مگه ما این جا مسخرهٔ توایم؟ از کجا بیاریم بخوریم!؟»

خبرنگار ما با دهان باز پرسید: «پس کمک به مشکل بی‌کاری و راه اندازی و ...» بعد بلافاصله سئوالش را پس گرفت و گفت: «هیچی اصلا نمی‌خواد بگی! تا تهش رو خوندم!»

عراقچی: «به حضرت عباس! هیچ گونه مذاکرات مستقیم و غیر مستقیمی با آمریکا نداشته‌ایم.»

معاون وزیر امور خارجهٔ کشورمان گفتند: "به پیر به پیغمبر، حضرت عباس، امامزاده صالح تجریش، اصلا مذاکره نداشتیم. نه مستقیم و نه غیر مستقیم و نه اریبی!"

به گزارش خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین؛ "بهش گفتم سیخ تو چشام نگاه کن که مذاکره کردی یا نه!" اولش نگاه کرد، بعد یهو چشاشو دزدید... به همه گفتم دیدین! دیدین چشاشو دزدید... بهش گفتم: "راستشو بگو! با اون شماره تلفن تماس نگرفتی؟

آقای عراقچی گفت: " نه به خدا! نه به پیغمبر!"

خبرنگار ما پرسید: "یعنی شبی، نصف شبی! شیطون برده تو دلت، قلقلکت بده؟ هاااا؟" عراقچی پاسخ داد: "اصلا شماره تلفن را ندارم، به خدا!" خبرنگار ملانصرالدین اصرار کرد: "پس تکلیف نرمش قهرمانانه چی می‌شه؟ اولش نرمشه، بعد می‌شه گرمش، لابد بعدش هم نینیش نانای..!"

معاون وزیر امور خارجه، به این جا که رسید، سرش را انداخت و رفت و گفت: "برو گم شو بینیم بابا!" خبرنگار می‌گوید: "معلوم است، اون پشت مشت‌ها خبری است."

گزینش درست مسئولان جلوی فساد را می‌گیرد!

یکی از بزرگان در هفتهٔ گذشته فرمودند که گزینش درست مسئولان جلوی فساد را می‌گیرد.

کارشناسِ مجلهٔ فکاهیِ ملاصرالدین، ضمن اشاره به این خبر تاکید کرد: با دستیابی به چنین دستآوردی احتمالا از این پس باید فساد کاهش یابد. چون قطعا قبلا فقط کلمهٔ گزینش کشف شده بود و همهٔ ادارات صرفا واحدی به نام گزینش داشتند. اما حالا واحدی به نام گزینش درست شکل خواهد گرفت که کارش انتخاب و گزینش درست مسئولان خواهد بود.

ایشان همچنین فرمودند: با دادنِ حقوقِ مکفی به مسئولان، آن‌ها را در برابر اغوای ارباب رجوع صیانت کنید. این هم راه‌کار خوبی است. چون پیش از این، مسئولان با کمک اختیاری یا اجباری ارباب رجوع توانسته بودند به حقوق‌ها و درآمدهای چند میلیاردی دست بیابند. قطعا اگر از این پس، رسما به مسئولان حقوق‌های چند میلیاردی و نجومی بدهند، آن‌ها هیچ ضرورتی برای خفت کردنِ ارباب رجوع نخواهند داشت.



همتی: شصت درصد از ارز حاصل از صادرات، به چرخهٔ اقتصاد بازگشت

رئیس کل بانک مرکزی، با خوش حالی فریاد زد شصت درصد از ارز حاصل از صادرات به چرخهٔ اقتصاد بازگشت.

خبرنگار مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، با گزارش این خبر به نقل از ایرنا، از خودش مزه پراند: "چهل درصد دیگر هم سوار بر موتور رانت از کشور قیژی در رفت!"

عبدالناصر همتی، در ادامهٔ سخنانش ابراز امیدواری کرد که با چاپ آگهی در شبکه‌های اجتماعی، چهل درصد دیگر هم که معلوم نیست در کدام بلاد خارجه مفقود گشته، پیدا شده و تحویل چرخ اقتصاد داده شود. خصوصا که پس از پرس و جوی فراوان و التماس و قسم و آیه، معلوم شده است که روح واردکنندگان عمده و رانت خواران بزرگ، از وجودِ این ارزهای مفقودی بی‌خبر است و آن‌ها با کنار گذاشتن عفت، با پاکدامنی کامل، سوار بر موتور اقتصادی خودشان، در حال خدمت به چرخ اقتصادی مملکت هستند.



چرخهٔ تولید، تولید ملی!

-مجری: سلام جناب دکتر! در این هفته، خواستم از نظرات شما دربارهٔ وضع اقتصادی مملکت سئوال کنم. به نظر شما چطور باید با این وضع نا به سامان مقابله کنیم.

- دکتر: من واقعا شما آدمها را درک نمی‌کنم. چرا از ما خرها کار می‌کشین و تازه هر بار بر شدت این کار و زحمت اضافه می‌کنین. مگه قراره چی به ما بدین؟

-مجری: خب جناب دکتر، دور از جان، کاه و یونجه هزینه داره... شما باید کار کنین تا ..!

-دکتر: این که همهٔ واقعیت نیست، گاهی هم غذای مفتی به ما می‌دین. مثلا علف‌های کنار جو و غیره... اصلا فرض می‌گیرم که همین هم هست. چطور منِ خر باید کار کنم. اما توی آدم باید بایَد بی‌کار ول بگردی و غذای مفت بخوری؟

-مجری: کجا غذای مفت خوردیم؟ ما بدبخت‌ها هم داریم کار می‌کنیم؟

-دکتر: ها! حالا رسیدیم سر اصل مطلب... شما ظاهرا می‌دوین و یه سری کار هم انجام می‌دین، اما چند درصد شما کار مولد می‌کنین؟ بیشترتون، نشستین پشت میز و کارهایی می‌کنین که سال‌هاست در غرب، به کامپیوتر سپرده شده. ثبت و ضبط و امضا و بایگانی و کارهایی از این نوع... بعد حقوق از کجا می‌گیرین؟ از پول نفت مفتی که دولتتون می‌فروشه و بخش اعظمش که به اسم‌های مختلف حیف و میل می‌شه و بخشی هم خرج شما می‌شه.

-مجری: پس باید چه کار کنیم؟

-دکتر: تا قبل از پیدا شدن نفت در همین کشوری که شما شهروندشین و ما جونورش... چند درصد برای رزق و روزی باید کشاورزی می‌کردن؟ هفتاد درصد... بقیه هم در خدمت این‌ها بودن. یکی گندمشون را آراد می‌کرد و یکی دیگه آردشون را خمیر می‌کرد و نون می‌پخت و همه واسطهٔ تولید بودن. به این می‌گن چرخهٔ تولید! منِ خر هم اینو می‌فهمم. قبلا سر و ته بازار چرخهٔ تولید شما در کشاورزی و دامداری و چیزهایی از این قبیل بود... حالا بعد از پیدا شدن نفت



چی شده؟ چرخهٔ تولید سر و تهش کجاست؟ بازار واردات..! چوب می‌خواین؟ از بیرون میاد، بعد مواد و چسب لازم هم از بیرون میاد و بعد خیر شکمتون کارخونه ساختین، این‌ها را به هم می‌بنده و اسمش را میذاره تولید ملی! حالا اگه وارد نشه؟ اگه دشمن تحریمتون کنه؟ تولید ملی ارواح شکم عمتون می‌خوابه؟ آدم فهم شد؟

-مجری: خب این‌هایی که گفتین یعنی ما اصلا کار نمی کنیم ؟

-دکتر: با همه آدمیتت، اینو خوب فهمیدی! شما فقط و فقط نفت می‌فروشین... نفت می‌فروشین چیز می‌خرین! تولید ملیتون هم یعنی جنس‌هایی را که بیرون اصلا تولید می‌شه، به هر شکل دارین به هم می‌بندین. یعنی صنعت مونتاژ! این اسم قشنگشه... می‌دونی اسم اصلیش که من و تو می‌گیم چیه؟

-مجری: نه!

-دکتر: ما بهش می‌گیم: «سر هم بندی!»

-مجری: ای خاک عالم!

-دکتر: هان باریکلا! ای خاک عالم..! داری کم کم از مرحلهٔ آدمیت عبور می‌کنی.

-مجری: حالا باید چی کار کنیم؟

-دکتر: شما نباید کاری بکنین! خدا خیرش بده اون ترامپ خاک بر سر که آدمیتش کار دستش داد و شما را از شر نفت نجات داد. کار اصلی رو اون آدم ابله کرد. حالا یا گشنگی می‌گشین، یا بر می‌گردین سر همان چرخهٔ تولید آبا و اجدادتون! می‌کارین! پرورش می‌دین... اگه تجارت هم می‌کنین، مثل اجدادتون عاقلانه، جنس‌های خودتون را می‌فرسین بیرون... یعنی صادر می‌کنین، با پولش جنسی را وارد می‌کنین که واقعا نیاز دارین. جنسی هم که امکان تولیدش در داخل هست، مگه مرض دارین که وارد می‌کنین؟ خب دستگاهش را بیارین، اقلا یه بخشش را همین جا درست کنین، قطعات یا اجزایی که فعلا نمی‌شه تولید کرد، فعلا از بیرون بیارین تا همین جور تعداش کم بشه... حالا برو رد کارت، کار دارم..! مثل شما آدم‌ها بی‌کار نیستم که هی بشینم ور بزنم و بعد عمل نکنم..!

-مجری: یعنی خوانندگان عزیز، آخرش این دکتر الاغ، منو از عقده می‌کشه... خدایا چرا منو آدم آفریدی!؟



گزارش خبری | نیکی هیلی گفته است: «فضای سیاسی آمریکا، به نقطهٔ تنفر نزدیک شده است!»

فرستادهٔ پیشین ترامپ به سازمان ملل، در میان انجمن نسوان آمریکا، سخنرانی خیلی شدیدی کرده و گفته: این چه وضعشه؟ فضای سیاسی آمریکا، به نقطهٔ تنفر نزدیک شده است.

خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، دربارهٔ این که نقطهٔ تنفر دقیقا کجاست یا اصلا کجا بوده یا کجا خواهد بود، تماسی با خانم هیلی گرفت. خبرنگار ما گزارش داد



که پس از مدتی بوق زدن، خانم برداشتند و پس از شنیدن سئوال گفت: «من الان تو حمومم دارم با شامپو فرش، سرم را می‌شورم...» که البته به احتمال قوی، به سبب ضعف در زبان انگلیسی بوده... چون زبانِ انگلیسی خبرنگار ما به درد عمه‌اش می‌خوره!

خبرنگار ما سپس، با جان بولتون، مشاور امنیت ملی آمریکا تماس گرفت و هنوز تلفن بوق نزده، یارو برداشت. پدرسوخته، خبرنگار ما خودش را به عنوان خبرنگار فاکس نیوز جا زد (فاکس نیوز برای هر مصاحبه صد دلار می‌ده)... بولتون در پاسخ به پرسش خبرنگار ما گفت: «اصلا چنین چیزی نیست. شاید برای سرکار خانم هیلی، سوءتفاهم پیش آمده باشد. البته من و اعضای کابینه، این اواخر خیلی مشغول بودیم و زیاد تحویلش نمی‌گرفتیم. گو آن که معمولا هیچ وقت تحویلش نمی‌گرفتیم، اما خب بی‌چاره عقده‌ای شده! قبلا هم یک بار هم مایک، باهاش دعوا کرد و بهش گفت دخترهٔ کولیِ مو وز وزی! سر این قضیه، دونالد خیلی با مایکی دعوا کرد. بهش گفت: مرتیکه مجبور شدم دو ساعت تموم گریهٔ این دختره را گوش کنم، حالم بهم خورد. خب طبیعیه که نیکی این قدر ناراحت باشه. »

جان بولتون، در پاسخ به سئوالی دربارهٔ تفاوت محبت و نفرت، گفت: «این‌ها هیچ فرقی با هم نداره. مهم اینه که ماموریت تو چی باشه. چقذه پول بدن!» او در بیان این که اصلا لبخند چیست، گفت: «هر وقت دونالد نیگام می‌کنه، من عینکم را می‌گیرم و نیشم را باز می‌کنم. به این می‌گن لبخند! اون هم خیلی خوشش می‌یاد، زود روش رو بر می‌گردونه!»

خبرنگار ما در این باره، با مایک پمپئو وزیر دفاع تماس گرفت و خودش را خبرنگار فاکس نیوز معرفی کرد و در جا پمپئو جیغ زد: «جیمی تویی؟ خیلی وقته با من تماس نگرفتی!» خبرنگار ما گفت: «نه من جیمی نیستم، من داداشش هستم، اون رفته هاوائی عشق و حال..!»

پمپئو در پاسخ به علت سخنان نیکی هیلی گفت: «خخخخخ! بابا ول کن! من بهش می‌گم دخترهٔ کولی مو وز وزی! بعد رفت پیش ترامپ کلی چوقولی منو کرد. بعد می‌دونی چی شد؟ دونالد تماس گرفت: گفت مایکی خر! واسه چی سر به سر این دخترهٔ کولی مو وزوزی می‌ذاری... اَه حالم به هم خورد از گریه‌هاش! خخخخخ! دونالد خیلی دوسم داره! همش بهم می‌گه مایکی خیکی یا مایکی خر! خیلی خوشم می‌یاد!»

او در پاسخ به سئوال خبرنگار ما دربارهٔ نقطهٔ تنفر، پاسخ داد: «من به داداشت گفته بودم به حرف‌های نیکی گوش نکنه... همش از این شر و ورها می‌گه! یکی نیست بهش بگه: آخه دخترهٔ کولی مو وزوزی! در تمام تاریخ آمریکا، در کاخ

سفید، کنگره، حزب جمهوری‌خواه، حزب دموکرات، اصلا دو تا سیاستمدار بهم نشون بده که چشم دیدن همدیگه را داشته باشن. شاخص در این مملکت پوله! هر که پول بده، همون رئیسه! مثلا در همین حزب دموکرات، اگه ساندرز را بدی دست هیلاری کلینتون، ازش بیفتک درست می‌کنه و اگه برعکس، هیلاری را بدی دست ساندرز، بهش تجاوز به عنف می‌کنه! اگه هر دوتاشون را بدی دست بیل کلینتون، برعکس، از هیلاری بیفتک درست می‌کنه و به ساندرز تجاوز به عنف می‌کنه!»

خبرنگار ما دربارهٔ وضعیت نفرت و محبت در حزب جمهوری‌خواه پرسید. پمپئو پاسخ داد: «ببین! می‌دونی چرا در حزب دموکرات اغلب طرفدار ممنوعیت حمل سلاح هستند؟ چون همه از هم می‌ترسن و می‌خوان سلاح ممنوع بشه تا با خیال راحت با هم کار کنند. اما در حزب جمهوری‌خواه درست برعکسه! همه دوست دارن حمل سلاح آزاد باشه تا هر وقت دلشون خواست همدیگه را با تیر بزنن! محبت چند کیلوه؟ همین نیکسون بدبخت! جمهوری‌خواه‌ها لوش دادن تا دموکرات‌ها مادرش را به فنا بدن!»

او در پایان، از خبرنگار ما خواست از تماس مجدد با نیکی هیلی خودداری کند، چون او الان از حمام بیرون آمده و آرایش کرده و حتما هم می‌خواهد تماس تصویری باشد: «ببین! اگه تماس تصویری بده، تا صبح باید استفراغ کنی... خخخخخخخ! »

خبرنگار ما گفت: «راستی به من گفت با شامپو فرش داره سرش را می‌شوره..! یعنی چی..؟» پمپئو پاسخ داد:

«خب ده همین دیگه! چون موهاش وزوزیه، با شامپو فرش هم عمرا از هم باز بشه... پس من چی دارم بهت می‌گم..!؟»




سیاست هردوانهٔ مکرون | امانوئل مکرون، متحد چپ اندر قیچی ترامپ

رئیس‌جمهوری فرانسه در دیدار با همتای آمریکایی‌اش اعلام کرد که ما با آمریکا کاملا هم فکریم.

به گزارش خبرنگار خبرگزاریِ فکاهیِ ملانصرالدین، مکرون در دیدار با ترامپ گفت: «ما با آمریکا در قبال ایران، کاملا هم فکریم. یعنی هم می‌خواهیم آن‌ها بمب اتمی نداشته باشند. هم فعالیت هسته‌ای آن‌ها مهار شود. هم موشک نداشته باشند و هم در سطح منطقهٔ خاورمیانه نفوذشان مهار شود. در عین حال، با مواضع اروپایی‌ها دربارهٔ برجام همراهی می‌کنیم و خواستار تداوم برجام هستیم.»

مکرون در پاسخ به سئوالِ خبرنگار خبرگزاریِ فکاهیِ ملانصرالدین، در بارهٔ موضع پاریس درقبال برگزیت تاکید کرد: «ما هم خواستار حفظ موجودیت انگلستان در اتحادیهٔ اروپا هستیم و هم می‌خواهیم که هر چه زودتر انگلیسی‌ها از اتحادیه بیرون بروند تا تکلیف ما مشخص شود.»

خبرنگار ما پرسید: «دربارهٔ طلاق احتمالی ملانیا ترامپ از شوهرش دونالد نظرتان چیست؟» مکرون پاسخ داد: «ما هم خواستار اعطای حق طلاق به ملانیا هستیم و هم هم می‌خواهیم که دو طرف، از طلاق خودداری کنند.»

رئیس‌جمهوری فرانسه، در ادامه دربارهٔ سیاست‌های دولتش دربارهٔ شورش‌های پاریس تاکید کرد: «ما هم حق جلیقه زردها را در برگزاری تظاهرات تائید می‌کنیم و هم در صورت برگزاری هرگونه تظاهراتی، آن را به شدت سرکوب می‌کنیم.»

خبرنگار ما در پایان پرسید: «شما برای دسر پس از شام معمولا چی می‌خورین؟ خربزه یا هندوانه؟»

مکرون پاسخ داد: «هردوانه!»

گفتگوی ماه | گفتگوی اختصاصی خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین با رئیس جمهوری آمریکا

من صفا گزارش زاده، در پی انتشار خبر روزنامهٔ انگلیسیِ گاردین، در این باره که رئیس‌جمهوری آمریکا، در گفتگو با مقام‌های انگلیسی گفته است که او به هیچ وجه تمایلی به جنگ با ایران ندارد؛ با واتس آپ خودم، گیر سه پیچ به دونالد ترامپ دادم. آخرش دیدم جواب نمی‌ده، براش نوشتم. ها! باید از همون اولش می‌فهمیدم که تو از من ترسیدی... تو از ایران می‌ترسی! داشتم دیگه بی‌خیال می‌شدم که بیلینگ موبایلم صدا کرد:

- **دونالد:** کی می‌ترسه؟ من؟

- **صفا:** آره که می‌ترسی... پس چرا جواب نمی‌دی؟

- **دونالد:** من از ایران که چه عرض کنم، حتی از نانسی پلوسی هم نمی ترسم .

- **صفا:** اونو که دیگه داری چرت می‌گی..! خودت قبول کن، وگرنه منتشرش می‌کنم.

- **دونالد:** خب آره راست می‌گی... من از اون سلیطه می‌ترسم!

- **صفا:** شنیدم که لندن که بودی به مقام‌های انگلیسی گفتی که اصلا دنبال جنگ با ایران نیستی و از این حرف‌ها!

- **دونالد:** خب آره! اصلا از روزی که اسم جنگ و این چیزها اومده، همه چیز شده قوز بالا قوز! خودم کم مشکل دارم، حالا بیا برو با ایران بجنگ... جون تو نباشه، جون اون دختر شیرین مغزم، از کل دیوار مکزیک که قولش را دادم، کلا پونصد مترش را ساختیم. می‌دونی چقدرش مونده؟

- **صفا:** دونالد، به من ایرانی آب زیر کاه، این حرف‌ها را نزن! خیلی از این قول‌هایی که دادی، یه مشت وعده و وعید بود که به یه مشت بیزنس من گوسفند قالب کردی و پولشون رو بالا کشیدی... کدوم دیوار، کدوم کشک؟

- **دونالد:** خیلی ازت بدم اومد... به خدا یک کم دیگه اسرار من رو جار بزنی، بلاکت می‌کنم، بری گم شی!

- **صفا:** خیلی خب! خیلی خب! ترش نکن! راستش رو بگو... کنترات جنگ با ایران را به کی قالب کردی؟

-**دونالد:** جون تو نباشه، جون این دختر شیرین مغزم؛ کنترات چی، کشک چی؟ یه قول خرکی دادم به این لابی‌های یهودی... اصلا فکرش را نمی‌کردم این مرتیکه نتانیاهو پشت ماجرا باشه... گفتم: مثل قولی که جورج بوش به لابی کوبایی داد...

- **صفا:** آره یادم اومد... گفت: به کوبا حمله می‌کنم و شما را بر می‌گردونم به کوبا و کاسترو را می‌دم تیکه پاره کنین..!



-**دونالد:** آره، همون شر و ورها! گفتم من هم قول الکی می‌دم، بعد هم چند تا شعار می‌دهم و می‌فرستم بره رد کارش! تو نمیری، من اصلا دنبال تنش با ایران نبودم. گفتم یخته فشار می‌یارم، خب؟ بعد اون‌ها کم می‌یارن... واسطهٔ خودم را می‌فرستم ریاض تا سعودی‌ها را بدوشه... یه واسطهٔ ایرونی پسند هم از این ور گیر می‌یارم، می‌فرستم ایران تا از این ور بدوشم. اما..!

- **صفا:** اما، فکرش را نمی‌کردی که قول و وعده و وعیده‌ات جدی بشه!

دونالد: آی گفتی؟ اولش از سفارت شروع شد... انتقال سفارت به اورشلیم... آقا، هر روز زنگ می‌زدن که پس چی شد؟ خواستم محل نذارم... دیدم نمی‌شه... این بچه لاشی کوشنر...

- **صفا:** آره بابا! دامادت...

-**دونالد:** خر شدم دختره را دادم به این..! دیدی محمد بن سلمان چطور نگاش می‌کرد. می‌کردم تو پاچهٔ این پسرهٔ شیرین مغزتر از دخترم... بعدش هم آی بدوش!

- **صفا:** خب حالا اصل ماجرا را گم نکن! بعدش چی شد؟

-**دونالد:** هیچی دیگه! مادر ***ها، از تو اتاق خواب دخترم، برام مامور گذاشتن! بهونه آوردم که بابا، تا ما زمین خوب پیدا کنیم و بعدش هم به سلامتی بسازیم و ... گفتن! زمین چی چی؟ ساختمونِ چی چی؟ ما شصت سال پیش فکرش را کرده بودیم. خیال کردی این کنسولگری آمریکا در اورشلیم با این عرض و طولش، الکی ساخته شد؟ همون وقتش هم ما، دادیم درست رو به روی جبههٔ اردنی‌ها ساختیم

و پشتش هم ستاد عملیاتی خودمون را در سال ۱۹۶۷ احداث کردیم تا نتونن گلوله‌بارون کنن! حالا هم حی و حاضر آمادهٔ تبدیل به سفارت فخیمه است! فهمیدی دیو***ها چکار کرده بودن؟ هیچی دیگه، من دیگه جرات نداشتم نه بیارم. این داماد سر خونه، دست دخترهٔ خر را گرفت و با هم سفارت را راه انداختن... بعدش هم..!

- **صفا:** بعدش هم جولان رو بخشیدی..!

- **دونالد:** اون که بعدش بود... بعدش هم برجام..! جون تو یک سال تمام فقط تو سرم می‌زدم که بی‌خیال این داستان بشن تا من بتونم یه واسطهٔ ایرانی پسند خوب پیدا کنم.

- **صفا:** خب همین تریتای پارسی... مگه چش بود؟

- **دونالد:** تو هم عجب خری هستی! همین یه کارم مونده با دموکرات‌ها بپرم! خودم نزده، دارم می‌لنگم... حالا این پسره را وبال گردنم کنم؟

- **صفا:** خوب می‌شناسیش!

- **دونالد:** ببخشین‌ها! بچه نیویورک، همشهری خودشو نشناسه... اون هم من بساز بفروش! تا فیها خالدونش رو خبر دارم. حالا می‌ذاری بگم چه طوری کار برجام به این جا رسید یا هی می‌خوای بپری تو حرفهام؟

- **صفا:** بقیه‌اش را می‌تونم حدس بزنم... جنگ! جنگ چی شد؟

- **دونالد:** جنگ؟ ای گور پدر این بولتون الدنگ! اینقده این آدم روش زیاده! اینقده روش زیاده که تو همین سفر به لندن، نزدیک بود به ملکه پیشنهاد ازدواج بده!

- **صفا:** خب همین ترزا رو بهش می‌نداختی!

دونالد: ترزا؟ این به ترزا قانع بشه؟ این خودش را همین جوری از همفری بوگارت خوش‌تیپ‌تر می‌دونه!

- **صفا:** حالا بولتون گیر داده که باید بریم جنگ..؟

- **دونالد:** بولتون دیگه کدوم خریه؟ واسه حقوق سر ماه که دوزار گیرش بیاد، داره خودشو جر می‌ده! شده آدم این‌ها... جنگ هم شده نون دونیش! می‌ترسه بساط جنگ با ایران جمع بشه، مجبور بشه بره خونه‌اش، بشه وردست اون زن عفریتش! هر روز میاد که من طرح خوبی واسه جنگ با ایران دارم... همش هم در حد جنگ ستارگان!

- **صفا:** چه جور طرحیه؟

- **دونالد:** مثل طرح‌های آبگوشتیِ این مرتیکه بنیامین! بمباران وسیع می‌کنیم و بعد نیرو پیاده می‌کنیم و... از همین جفنگیات! انگار ایرانی‌ها، قراره عین میت بیفتن جلوی پای ما... روس‌ها هم اون دور وایسن و سیگارشون رو بکشن! خصوصا این روس‌ها، از خودشون قرمساق‌تر پیدا نمی‌کنن! اگه همین الان خبر برسه که ناو هواپیمابر لینکلن را زدن، می‌دونم کار روس‌هاست. از خداشونه جنگ بشه، بعد چفیه بندازن گردن افسرهاشون و اصرار کنن که این‌ها اعضای بسیج مستضعفینن! بعد هم دمار از روزگار ما دربیارن..! همه جا هم چو بندازن که آمریکا با این عظمت، عین سگ از ایران شکست خورد.

- **صفا:** حالا می‌خوای چی کار کنی؟

- **دونالد:** هیچی بابا! رفتم با رهبران کنگرهٔ جهانی یهود حرف زدم. گفتم: این نتانیاهو داره کار دستتون می‌ده... هر کاری که قبلا تو صدتا پستو می‌کردین، هیچ کس هم نمی‌فهمید، این، حالا داره جار می‌زنه... حیثیت و آبرو برای هیچ کدومتون نگذاشته! ظاهرا گوشش را گرفتن... خودش هم چند روز پیش گفت: نباید جنگ بشه. نمی‌بینی بولتون عین سگ آجر خورده، دمش را انداخته وسط دوپاش، وَقّش درنمیاد؟

- **صفا:** حالا با ایران می‌خوای چی کارکنی؟

- **دونالد:** می‌گی چی کار کنم؟ شیش بانده، دهنمو رو اسفالت کردین! یعنی می‌خواین از آب کره بگیرین... وسط همهٔ سخنرانیام، هی چشمک زدم که یعنی الکیه! مگه تو کتتون رفت؟ هی آدم فرستادم که بابا فیلمه، داریم این شترها را می‌دوشیم. هی رجز خوندین و هی شر درست کردین... یعنی خدای تبلیغاتین! خود پدر سوختتو ببین؟ ملت شیش ماه به شیش ماه وقت قبلی می‌گیرن برای مصاحبه با کلی حق مصاحبه... بعد توی پدرسوخته از همین واتس آپ مردنی من رو خفت کردی! بعد هم اون قارقارک‌ها را زدین به لوله‌های نفت این شترها... یعنی اگه نمی‌زدین، بس که شیرین بودین، مرض قند می‌گرفتین؟ اگه گذاشتین این شترهای سعودی را بدوشیم..!

- **صفا:** خخخخخخخخخ..!

- **دونالد:** زهر مار! برو گم شو... بلاک!!!


ببین حسن جون!
فکر نون باش که خربزه آبه!
آخه اگه خربزه آبه
باقی قضایا هم سرابه!
حیدر سهیلی اصفهانی
خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین


چرا نمی‌ذاری عده‌ای دلسوز تحریم‌ها
رو دور بزنن و نفت
برفروشن؟ همه صف
به صف آماده‌ان!
چرا نمی‌ری از سربازهای گمنام بپرسی
تا حالا چند تا از این دلسوزها رو گرفتن؟
خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین


ترامپ: تو پیش خودت چی فکر کردی
که استعفا دادی؟
ساندرز: سئوال
خودم چی فکر
H·Sohaili Esfahani


ردادعای حاجی بابایی درباره «تغییر قانون بودجه
از در پشتی مجلس» | خبرگزاری‌ها
ببخشین! تغییر بودجه
این جا انجام می‌شه؟
نه خیر! این جا فقط بودجه
مصرف می‌شه... تغییر
بودجه جای دیگه است!
کاربرد مجدد و جرح و تعدیل کارتون، خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین



خوشگل الحکایات

اندر حکایت مستعفی شدنِ جناب وزیر تعلیم

گفته‌اند در ازمنهٔ قدیم، یکی وزیر بودی که بر کار تعلیم و تعلم و مواجب معلمین نظارت همی کردی و از غمان امت، جز امضایی بر چکوک، غمی نداشتی..! چنان که در بابش گفتندی:

یکی بود اندر دیاری جمیل و قشنگ
وزیری که جز خامه، وی را نبودی به چنگ
نه در خان و مانش زوال و غمی
و نه در مصافش، سنان و خدنگ

چند صباحی به آرامی روزگار می‌گذراندی و به ریش وزیران داخله و خارجه می‌خندیدی که در میان بلایا و خطایا و سجایا، غوطه همی خوردندی و هر روزشان چنان بود که گویی سالی است.

تا این که تیغ تیز زبان نواب مجلس تقنین که از فولاد آبدیدهٔ هندی و تیز زهر خوردهٔ چین و ماچین، برنده‌تر بودی، ورا نشانه رفت. روزی از بابت مواجب معلمان روز مزد بر وی سخن‌ها راندی و پیشاپیش صفوفشان به وی تاختندی و روز دیگر، کودنی متعلمین و طلاب را از بی‌خاصیتی و بی‌کفایتی وی دانستندی...

یکی روز گفتند که وی ابله است
دو صد ضد او و یکی بر له است
دگر روز گفتند وی را چه سود
که در ملک جم، علم و دانش زدود

جناب وزیر را جان به سر آمد و روز درخشان، همچون ظلمات افغان در نظر آمد. سراغ شه شیخان شد و صد گله به وی کرد که ای جا خوش نموده در جایگه آرام، و ای در میان بدنامی من، گشته خوش نام... مرا از این خلایق، تیغ بر دست و زبان پر کین در کام، آرام و قراری نیست. روزی در میان صفوف معلمان بی‌مواجب، بر من ایلغار کردندی و دگر روز، مرا به صد تازیانهٔ تهمت و حسرت سیاست کردندی.

بخندید آن شیخ که گر جایگه من آرام است و خنده‌ام در کام، به سبب آن است که وقعی بر این قوم نمی‌نهم، وگرنه بساط جور ایشان در بر من نیز پهن است و از زبان تیزشان، مرا نیز گریزی نیست.

بگفتش که این خلق را جز زبان
نباشد سلاحی، به رزم کسان
گرت نیست در کام، شمشیر تیز
سپر را بینداز و در دم گریز

وزیر لختی در تفکری عمیق رفت و آن گاه بگفت که ای شیخ، مرا نه پای گریز است و نه در کام زبانی تیز، اما توانم که در میانشان روم و همچون ایشان، بر تخت آسایش بخسبم و جز گرداندن زبان کار دیگر نکنم که از حافظ شیرین سخن نقل است:

گفت آسان گیر کارها کز روی طبع
سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت کوش!

چنان شد که در دم، نامهٔ خلاص خود نوشت و راه مجلس تقنین در پیش گرفت.

بدیع اللسان پخته دل

اخبار داخله

صد و چهل هزار تاکسی فرسوده، برقی می‌شوند..!

شرکت بهینه‌سازی مصرف سوخت اعلام کرد: قرار است ۱۴۰ هزار خودروی فرسوده، با خودروهای برقی تعویض شوند و رانندگان تاکسی حالش را ببرند!

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، مقامی مسئول پیش از اعلام این خبر از خبرنگار ما خواست نامش فاش نشود "وگرنه می‌دم چوب تو..!" خبرنگار ما ضمن تاکید بر این که شما راحت باش ما از این چوب‌ها زیاد خوردیم، از او خواست ادامه دهد. ایشان فرمودند:

"در جلسه‌ای که به مناسبت ماه مبارک رمضان، نه میوه بود و نه شیرینی! نامردا حتی یه پیاله چای ندادند... در جوی مفرح و در میان خندهٔ شدید حضار، تصمیم گرفتیم ۱۴۰ هزار تاکسی فرسوده را با خودروهای برقی جایگزین کنیم."

خبرنگار ما پرسید: "خب مرد حسابی! جایگاه شارژ برقش را می‌خواین از کجا بیارین؟ قطعه را می‌خواین چی‌کار کنین؟"

مسئول چوب در پاچه کن پاسخ داد: " شارژ و قطعه می‌خوای چی کار؟ وقتی لیست قیمت ماشین را بذاری جلوی رانندهٔ تاکسی، برق سه فاز از کله‌اش می‌پره... این بهترین شیوهٔ شارژ نه تنها خودرو، بلکه راننده و اهل و عیال و جد و آباد راننده است..."

خبرنگار ما در پایان گفت: " آهان! از اون لحاظ..!"



فوتبال، وارد جرگهٔ ورزش‌های رزمی شد

با مصوبهٔ یکی از نهادهای خیلی مهم ورزشی، مقرر شد که فوتبال، از این بعد، در زمرهٔ ورزش‌های خشن رزمی قرار بگیرد.

خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین که در جلسهٔ مسئولان عضو این نهاد خیلی مهم ورزشی شرکت داشت، به نقل از چوب‌کار اصلی این نهاد گزارش داد: «با توجه به کتک‌کاری‌هایی که قبلا استثنایی در حد دو- سه مسابقه یک بار بود، اما این روزها، به هر مسابقه ده بیست بار تبدیل شده است، ما تصمیم گرفتیم که این واقعیت را بپذیریم و به هواداران و تماشاگران ارجمند هم نقشی در مسابقات فوتفال بدهیم. به این شکل که امتیازاتی هم به ضربات فنی میان فوتفالیست‌ها و میان نیمکت‌نشین‌ها و همچنین، میان تماشاگران روی سکوها قائل شویم که در نهایت، با جمع‌بندی این ضربات، مشخص می‌شه که کدام تیم پیروز شده ...»

مسئول اصلی، در پاسخ به سئوال خبرنگار ما که آیا ضربات فنی بیرون از ورزشگاه هم حساب است، گفت: «در جلسه، بحث زیادی در این باره شد و در نهایت مقرر شد: از آن جایی که بخش مهمی از این درگیری‌ها و کتک‌کاری‌ها، بیرون از ورزشگاه فوتفال اتفاق می‌افتد، حساب ویژه‌ای هم برای آن باز کنیم که البته باید حتما در خیابان‌های چسبیده به ورزشگاه و حیاط و پارکینگ اطراف باشد، چون داوران که نمی‌توانند تا دم خانه‌های هواداران عزیز فوتفال بروند و ببینند کجا کتک‌کاری می‌شود.»

خبرنگار ما در پایان پرسید: «واسه چی شما می‌گین فوتفال؟»

مسئول اصلی پاسخ داد: «تا جفتی چِشات درآد!»



انگلیس: ایران عامل حمله به دو نفتکش در دریای عمان است.

وزیر امور خارجهٔ انگلستان در مصاحبهٔ مطبوعاتی اخیر خود اعلام کرد: شواهد غیر قابل انکاری در دست دارد که ایرانی‌ها در یورش به نفتکش‌های دریای عمان نقش داشته‌اند.

به گزارشِ خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، جرمی هانت، از پاسخ به پرسش خبرنگاران دربارهٔ این شواهد طفره رفت، اما تاکید کرد که "خیلی شواهد داریم. اینقذه زیادن که نپرس!" سپس، لب زیرین خود را گاز گرفت و سرش را تکان داد و افزود: "وای! وای! وای! چقذه هم زیاد..!"

خبرنگار خبرگزاری ملانصرالدین، از او پرسید: «می‌شه یخته دربارهٔ این شواهد برامون حرف بزنین. آخه هنوز که هیات تحقیقی تشکیل نشده...که!"

جرمی هانت پاسخ داد: «جناب ترامپ، این شواهد را یواشکی به من و ترزا می و بوریس جانسون نشان داد و زود قایم کرد. بعدش هم از ما خواهش کرد که شما را به آبروی مسیح، به کسی نگین!»

جرمی هانت در مصاحبهٔ مطبوعاتی، تحت هیچ شرایطی حاضر به گفتن همان حرف اولِ شواهد نشد؛ اما هنگام خروج از سالن، برای خلاص شدن از دست خبرنگار ما که به او آویزان شده بود، آرام گفت: «حرف اولش برگزیته..! فهمیدی نفهم..! تو این آشفته بازار بدبختی و نداری، اگه گذاشتی کاسبی کنیم..!»



بولتون: «به جون مامانم، انفجار فجیره، کار ایران بوده!»

جان بولتون، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری آمریکا اصرار کرد: « به جون مامانم و این‌ها، انفجار فجیره کار ایران بود.»

او در پاسخ به پرسش خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین در این باره که از کجا این قدر مطمئنی تاکید کرد: « من هر وقت، قسم جون مامانم را می‌خورم، اصلا دروغ نمی‌گم و واقعیت را می‌گم.» خبرنگار پرسید: «تا حالا چند بار قسم به جون مامانت خوردی.» بولتون پاسخ داد: « همین یک دفعه..!» خبرنگار باز گفت: «مثل این که این دفعه هم داری دروغ می‌گی؟» مشاور گفت: «چرا باور نمی‌کنی؟ من قسم جون مامانم را خوردم. از اون مهمتر، اسناد مهمی در اختیار دارم که این ادعای منو ثابت می‌کنه!»

خبرنگار پرسید: « این اسناد را از کجا آوردی؟» بولتون گفت: « خودم از قبل داشتم. سند دوتا مغازه است با خونهٔ شخصیم و یه سند خودرو و یک موتور ۱۲۵... البته این آخریه را بی خیال شین، چون فروختمش، همین روزها باید برم به نام کنم. ممد سلمانشون هم گفته، هر چی سند بخوای خودم بهت می‌دم!»

نخستین مرحلهٔ کمک‌های دولت، به سیل زدگان آغاز شد

با آغاز اجرای طرح احداث نیستان‌های وسیع در جنوب خوزستان، کمک‌های دولتی به سیل‌زدگانِ خوزستان وارد مرحلهٔ اجرایی شد.

یکی از مقام‌های چوب‌کار (همان‌هایی که خواستار افشا نشدن نامشان می‌شوند، وگرنه چوب تو ...) در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین اعلام کرد:

«با آغاز مرحلهٔ نخست احداث نیستان‌های وسیع در جنوب خوزستان، نخستین مرحلهٔ عرضهٔ کمک‌های دولتی به سیل‌زدگان خیلی خیلی عزیز و جیگر وارد مرحلهٔ اجرایی شد.»

ایشان در پاسخ به پرسشِ خبرنگار ما دربارهٔ علت احداث این نیستان‌ها، ضمن برشمردن آثار زیست‌محیطی و گیاهی و منظره‌ای این نیستان‌ها، دربارهٔ ربط وجود این نیستان‌ها با کمک‌های هنگفت دولتی تاکید کرد:

«قاعدتا سیل‌زدگان عزیز، با برخورداری از این نیستان‌های وسیع، خواهند توانست موعد کمک‌های دولتی را حدس بزنند و هرگاه، این نی‌ها شروع به گل دادن کنند، آن گاه، خواهند فهمید که کی این کمک‌ها به آن‌ها داده خواهد شد. یعنی کی؟ وقت گل نی؟»



شرکت ایران خودرو برای داخلی سازیِ قطعات، فراخوان داد

شرکت ایران خودرو برای داخلی سازیِ قطعات، فراخوان داد
شرکت صنعتیِ ایران خودرو با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که راستای تحققِ اقتصاد مقاومتی و مبارزه با تحریم ظالمانه و نیز استفاده از تخصص کارشناسان داخلی، از کارشناسان و دانشگاهیان، دعوت به همکاری کرد. به گزارش خبرنگار مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، در گفتگو با یکی از مسئولانِ تخیلی این شرکت، از او پرسید: "پس تا حالا که اقتصاد مقاومتی نبود، قطعات خودروهای ایرانی را کجا می‌ساختید؟"

ایشان با لبخندی موذیانه پاسخ داد: "چین!" خبرنگار مجلهٔ ملانصرالدین افزود: "پس این خودکفایت که این همه مدت در بوق و کُرنا کرده بودی، تو حلقم!" مسئول مربوطه پاسخ داد: " برو گمشو بچه پر روا!"



گزینش درست مسئولان جلوی فساد را می‌گیرد

گزینـش درسـت مسـئولان جلـوی فسـاد را می‌گیـرد یکـی از بـزرگان در هفتـهٔ گذشـته فرمودنـد کـه گزینـش درسـت مسـئولان جلـوی فسـاد را می‌گیـرد. کارشـناسِ مجلـهٔ فکاهـیِ ملاصرالدیـن، ضمـن اشـاره بـه ایـن خبـر تاکیـد کـرد: بـا دسـتیابی بـه چنیـن دسـتآوردی احتمـالا از ایـن پـس بایـد فسـاد کاهـش یابـد. چـون قطعـا قبـلا فقـط کلمـهٔ گزینـش کشـف شـده بـود و همـهٔ ادارات صرفـا واحـدی بـه نـام گزینـش داشـتند. امـا حـالا واحـدی بـه نـام گزینـش درسـت شـکل خواهـد گرفـت کـه کارش انتخـاب و گزینـش درسـت مسـئولان خواهـد بـود. ایشـان همچنیـن فرمودنـد: بـا دادنِ حقـوقِ مکفـی بـه مسـئولان، آن‌هـا را در برابـر اغـوای ارباب رجـوع صیانـت کنیـد. ایـن هـم راه‌کار خوبـی اسـت. چـون پیـش از ایـن، مسـئولان بـا کمـک اختیـاری یـا اجبـاری اربـاب رجـوع توانسـته بودنـد بـه حقوق‌هـا و درآمدهـای چنـد میلیـاردی دسـت بیابنـد. قطعـا اگـر از ایـن پـس، رسـما بـه مسـئولان حقوق‌هـای چنـد میلیـاردی و نجومـی بدهنـد، آن‌هـا هیـچ ضرورتـی بـرای خفـت کـردنِ اربـاب رجـوع نخواهنـد داشـت.





نعمت‌زاده: صادرات برای بعضی از مسئولان بی‌اهمیت است.

وزیـر پیشـین صنعـت، در گفتگـو بـا ایرنـا، صـادرات را بـرای بعضـی مسـئولان بی‌اهمیـت دانسـت و خواسـتار شـرکت وزیـر صنعـت در جلسـات شـورای راهبـردی توسـعهٔ صـادرات شـد.

خبرنـگار خبرگـزاری فکاهـیِ ملانصرالدیـن، در گفتگـو بـا یکـی از مسـئولان سـابق، خواسـتار توضیـح دربـارهٔ علـت ایـن بی‌اعتنایـی عـده‌ای از مسـئولان بـه امـر صـادرات شـد. آن مسـئول کـه طبـق معمـول بـا تـوپ و تشـر خواسـتار خـودداری از ذکـر نامـش شـد، عربـده کشـید: «آخـه تـو چقـذه خـری! خـب معلومـه! مگـه ایـن سـئوال کـردن داره؟ این‌هـا یـه مشـت بچـه بازاریـن... زندگـی و کار و کسبشـون، بـه واردات جنس‌هـای بنجـل و ارزون و فروختنـش بـه چهـار لا پهنـا ربـط داره. خـب معلومـه کـه از توسـعهٔ صـادرات بدشـون میـاد. آخـه ایـن رو دیگـه بچـه دبسـتانی هـم می‌فهمـه! وقتـی یکـی اجـازه مـی‌ده جنـس بنجـل چینـی وارد بشـه. جنسـی کـه چنـد پلـه بهتـرش رو می‌شـه تـو مملکـت تولیـد کـرد، معلومـه چـه مرضـی داره و سـرش تـو کـدوم آبشـخوریه؟ مـن نمی‌فهمـم ایـن بچـه فسـقل‌ها را کـی خبرنـگار کـرده؟»

خبرنـگار خبرگـزاری فکاهـی ملانصرالدیـن، چنـان غمبـادی گرفتـه کـه تاکنـون، سـه بـار اقـدام بـه خودکشـی کـرده اسـت. از مسـئولان محتـرم خواهـش می‌کنیـم بـا ایـن «بچـه فسـقل‌ها» ایـن طـور صحبـت نکننـد.





SATIRE MAGAZINE



MOLLANASRODDIN

MOLLANASRODDIN

ببینم! اینا کلاغ نیستن؟

نه جونم! پرستون...
از شدت تواضع، کلاغ
به نظر می‌رسن!

NO.9